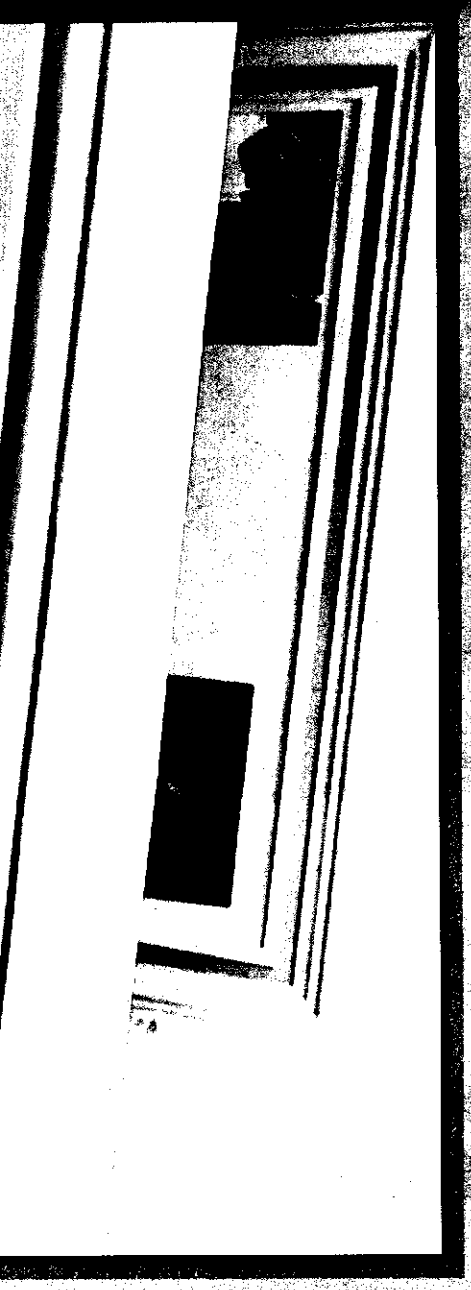

مرده‌شورها هم عاشق می‌شوند

گفت‌وگو با پریوش نظریه

مستندساز و بازیگر

نزدیک‌تر از نفس مستند ۲۴ دقیقه‌ای پریوش نظریه، دربارهٔ یک دختر جوان است که در بهشت‌زهرای تهران، به شغل غسالی (مرده‌شوری) مشغول است و کاملاً هم از حرفهٔ خود راضی‌ست. دیدن این فیلم بهانه‌ای است برای چند دربارهٔ مهم‌ترین مقطع زندگی یعنی مرگ.

احمد طالبی‌نژاد

موضوع غسالخانه و زندگی غسال‌ها یا به‌تعبیر عوامانه‌اش، مرده‌شورها، معمولاً برای اغلب فیلم‌سازان وسوسه‌برانگیز است. یادم هست چند سال پیش، این ماجرا به یک گرایش عمومی برای فیلمسازان جوان تبدیل شده بود. چه شد که به این موضوع پرداختید؟

سال ۱۳۷۸ یعنی دوره‌ای که هنوز کسی سراغ این موضوع نرفته بود، کار تحقیق روی این موضوع را شروع کردم. دائم می‌رفتم غسالخانه و از نزدیک شاهد کار و شرایط آن محیط بودم. سال ۱۳۸۴ تصمیم گرفتم مجموعه تحقیقاتم را به فیلم تبدیل کنم. البته در همان حال‌وهوا عده‌ای دیگر هم روی این موضوع کار کردند ازجمله فیلم سینمایی **خواب تلخ** که آن‌هم به زندگی غسال‌ها می‌پرداخت.

نگفتید چه شد که از بین آن‌همه موضوع، سراغ این یکی رفتید؟

چرا نروم؟

نمی‌گویم چرا رفتید، انگیزه‌تان چه بود؟

مثل همهٔ آدم‌ها، موضوع مرگ برایم جذاب است. عده‌ای سعی دارند به آن فکر نکنند. عده‌ای زیادی به‌اش فکر می‌کنند. من فکر کردم این هم یک سوژه است مثل سوژه‌های دیگر که می‌شود دربارهٔ‌اش فیلم ساخت.

به‌هرحال موضوع حساسی است و خیلی‌ها از آن می‌ترسند. خود من تازگی‌ها خیلی به مرگ فکر می‌کنم و از شما چه پنهان ازش می‌ترسم. چون خیلی از هم‌سن‌وسال‌های من در سال‌های اخیر مرده‌اند.

من این‌جوری به قضیه فکر نمی‌کنم. همین دیشب در بیمارستانی فیلمبرداری داشتیم برای فیلم چگونه ازگستر هماهنگ می‌شود. کار محمد احمدی که بازیگرش هستم. یک جوان هجده‌ساله را آوردند که تصادف کرده و مرده بود. صحنهٔ رقت‌باری بود، ولی فکر کردم این هم بخشی از زندگی است. مرگ از هر چیزی به ما نزدیک‌تر است؛ نه به سن و سال است و نه هیچ چیز دیگر. مرگ یک واقعیت است. جایی خواندم که انسان از همان لحظه‌ای که لطفه‌اش بسته می‌شود در معرض مرگ قرار می‌گیرد. میلیون‌ها اسپرم به سمت یک تخمک هجوم می‌برند ولی یکی‌شان با تخمک جفت می‌شود و بقیه‌شان می‌میرند. درحالی‌که هریک از آن میلیون‌ها اسپرم می‌توانند به یک انسان بدل شوند. بچه از بدو تولد تا پیری در معرض مرگ است. یعنی مرگ از نفس به ما نزدیک‌تر است.

اسم فیلم هم از همین جمله گرفته شده؟

بله. ولی توجه داشته باشید که در این فیلم هیچ جنازه‌ای دیده نمی‌شود. علتش هم این نیست که مانع فیلم‌برداری از جنازه‌ها می‌شدند. این جزو اصول اولیهٔ من در این کار بود.

چیزی که فیلم را جذاب و هنرمندانه کرده این است که با زبانی کاملاً انتزاعی و تصویری و فرعین‌حال شاعرانه پدیدهٔ تلخ و وحشتناکی مثل مرگ را تصویر می‌کند. آن‌هم در محیطی مثل غسالخانه که به خودی خود دهشتناک است. زبان شاعرانهٔ شجاع آن همه وحشت و تلخی را به پرسشی فلسفی تبدیل کرده است. اگر به شکل مستقیم جنازه نشان می‌دادید، تبدیل به یک فیلم ناتورالیستی می‌شد. حتی

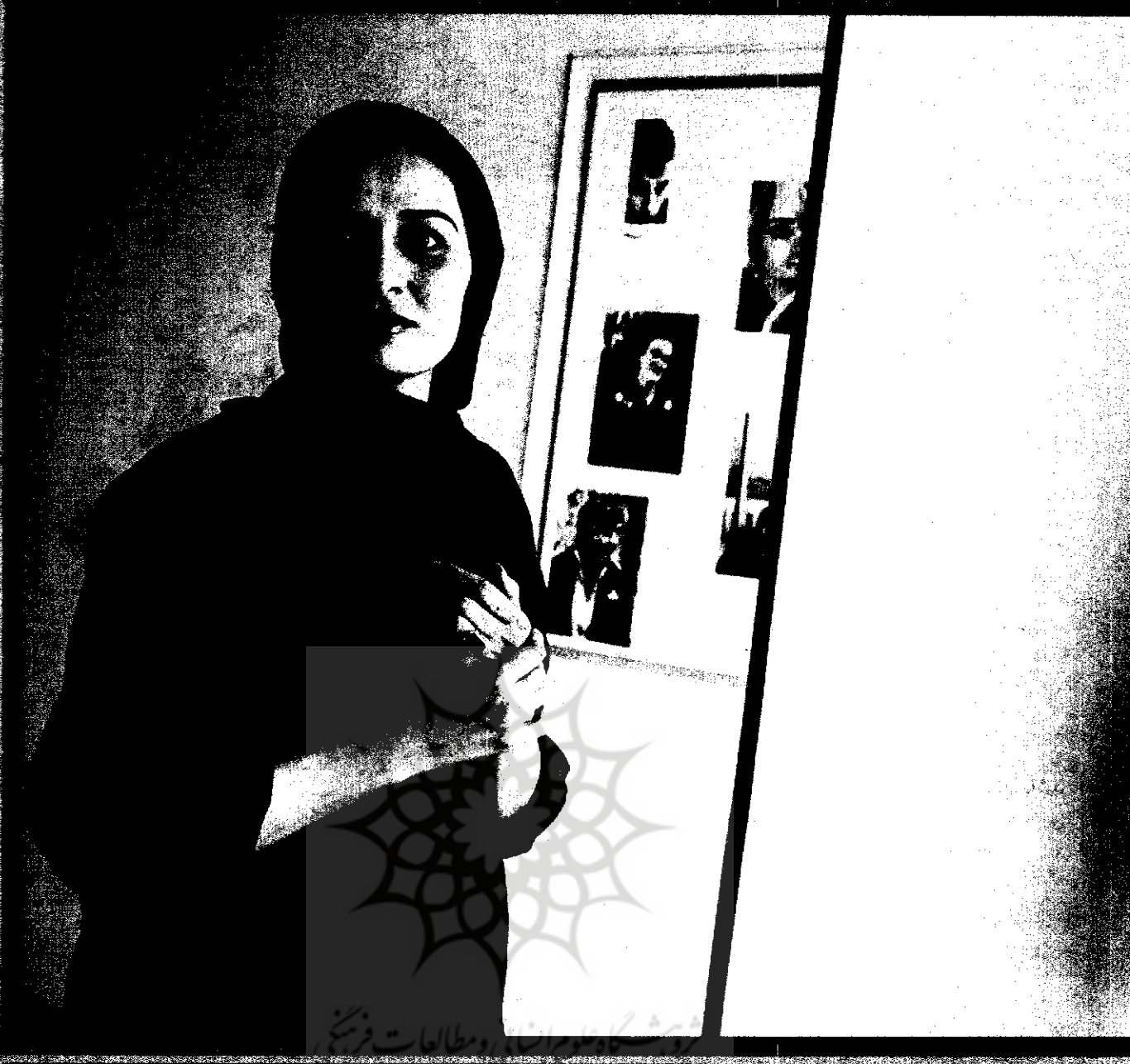

من دربارهٔ غسالخانه و مرده‌شورها فیلم نساخته‌ام. راجع به مرگ و زندگی فیلم ساخته‌ام.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

همهٔ آدم‌ها برای خودشان فلسفه دارند. لزومی ندارد که آدم استاد دانشگاه باشد تا دربارهٔ زندگی و مرگ و هستی، دارای اندیشهٔ فلسفی باشد. سادگی بیان او وقتی که حرف‌هایش در کنار هم قرار می‌گیرد، به نظر فلسفی و عارفانه می‌آید.

از بخش فرهنگی بهشت زهرا بجود گرفتم البته کلی دوندگی داشت.

خود ضمیمال‌ها چه برخوردی با شما داشتند

این که کسی دوربین دست بگیرد و مصاحبه کارشان شده و ملزم از شان فیلم می‌گیرد بد خب از چند سال پیش به اینجا رفت‌وآمد داشتم و با برخی‌شان دوست بودم. از قبل باهم دوست شده بودیم که به من قول دادند وقتی من می‌رفتم خیلی حرف‌های تر جنازه‌ها را بشنوند و دنبال بیدا کردن یک قبر با قیمت مناسب هم باشند (خنده).

پس زودتر اقدام کنید. چون ممکن است این‌ها بازنشسته شوند و افراد بعدی شما را نشناسند (خنده).

سعی می‌کنم ارتباطم با آن محیط قطع نشود. به‌هرحال اعتماد متقابل بین ما وجود دارد. البته که اجازه دادند لباس‌شان را بپوشم و همراهشان مرده بشورم و اتفاقاً رکورددار هم شدم چون در یک روز نه تا مرده شستم. بعد هم ظهر کنارشان نشستم و غذا خوردم و دیدم که با تعجب به من نگاه می‌کنند. پرسیدم

بالا بزرگ شده، پدرش کارمند است.

آن‌ها با شغل دخترشان مشکلی ندارند؟

اگر چیز فاسدشده، حالا با آن کنار آمده‌اند.

قسمتش چیست؟ می‌خواهد تا آخر عمر این حرفه را ادامه بدهد؟

به من گفت تا جایی که بتوانم ادامه می‌دهم. نامزدش هم موافق کارش بود. در رابطه‌هایی که گرفته‌ام، درباره برخورد خانواده نامزدش و کلاً دیگران حرف‌هایی زده که چون مسئله فیلم این حرف‌ها نبود، آزرده استفاده نکرده‌ام.

راستی شیوهٔ کار این‌ها از نظر سیستم‌اداری چگونه است؟

خیلی یک کارمند استخدام سازمان بهشت‌زهرا هستند. از صبح ساعت هشت تا چهار بعدازظهر کار می‌کنند. سرویس دارند، بیمه دارند و همهٔ آن چیزهایی که هیچ کارمندی با آن سروکار دارند.

عنوان پست سازمانی‌شان را چه می‌نویسند؟

فکر می‌کنم غسالهٔ برای زنان و برای مردان، غسال. روابط خودشان با هم چگونه است؟

آن‌طور بیانی که چندبار را می‌شوید یک سال دیگر هست که محل استراحت است. قرار می‌کنند. کشف و معلومه می‌خواستند حرف می‌زنند. برای همدیگر تولد می‌گیرند و هم گلو می‌بندند. حتی رئیسشان از کارمندان دیگر صمیمانه‌تر است. روی صورتشان گل می‌گذارند و خلاصه زندگی می‌کنند. دیگر البته افسردگی در کار نیست. حتی خود از صبح تا شب در کنار مرده و در حقیقت بدن و عضو بی‌جان و بی‌روح و بی‌حس سروکار دارند. هم‌صحبت‌شان هم همین است. آن‌ها از کارشان خوشحال هستند. حتی گاهی هم شوخی می‌کنند. مثلاً می‌گویند فلان مرده را آورده‌اند. کارش را که تمام کردند و چشمش به جنازهٔ آن موجود کوچولو افتاد، خواستند نوزادی را جمع کردند و برگشتند خانه. چون من هم مادرم و بچهٔ سه‌ساله‌ای دارم، تا یک هفته نتوانستم برگردم بهشت‌زهرا. بعد دیگری داشتند یک بچهٔ شش‌ماهه را غسل می‌دادند. مادرش که آن طرف شیشه بود، دیگر غسالها بدگر می‌رفتند. گاه مواقعی باشد آب توی گوشش نرفته، آن گریه می‌کردم و فیلم می‌گرفتم.

[illegible]

[illegible]

زندگی نشسته است. او می‌گوید: من از این راه به خدا نزدیک‌تر می‌شوم. چگونه این اتفاق می‌افتد؟

[illegible] این اتفاق برای تو چه‌چیز افتاده. ممکن است [illegible] هنگامی که این گریه‌ها را می‌کنند، آن‌ها کارشان را انجام می‌دهند. برای آن‌ها ممکن است صرفاً یک شغل باشد. برای این دختر، فقط شغل نیست. من فکر می‌کنم پزشکان و پرستاران و پزشکان هم گاهی در چنین موقعیت‌هایی قرار می‌گیرند. در ضمن بسیار [illegible] که فیلم‌برداری می‌کردید، وقتی از بلندگو «قد ۹۹» اعلام می‌شود، می‌دانید که یکی دارد می‌میرد. [illegible] مرگ خیلی به‌حق از بعد از مرگ است.

[illegible] فیلم خیلی خوشحال است. اتفاقاً آخر [illegible] شوم بود که داشتند فیلم را می‌دیدم و گفتم [illegible] فیلم را از یک جایی فضای فیلم [illegible] می‌کند و آن ترس اولیه را از بین می‌برد. [illegible] فیلم تمام می‌شود. [illegible] خوبی هم [illegible] نشان می‌دهد. [illegible] می‌گفتی این هم [illegible] زندگی است. [illegible] به این حس [illegible] چه برخورد می‌کنید؟

[illegible] دیگر [illegible] و [illegible] می‌کنید. [illegible] را [illegible]

این دغدغه‌ها جواب بدهم. خوشبختانه که می‌گویید از ترس به آرامش رسیده‌اید. خب من هم در پی همین بودم. این که از مرگ به زندگی برسم. آن آبی که زلال و پاک در آن فضا جریان دارد. آن دو قمری که پشت پنجرهٔ غسالخانه لانه دارند. آن سفیدی حاکم بر فضا و نور روشنی که محیط را پر کرده، نشانه‌هایی از زندگی هستند.

راستی نورپردازی که نکردید؟

نه، یک دوربین عینی دی‌وی داشتم. خودم هم فیلم گرفتم. اصلاً امکان نورپردازی نداشتم و لازم هم نبود. مگر مشکل نور در فیلم دیدید؟

نه اتفاقاً. چون نور خوبی بر فضا حاکم است. فکر کردم شاید نورپردازی کرده‌اید.

نه. واقعاً لزومی نداشت. برخی از نماها را وقتی گرفتم که آن‌جا جنازه‌ای نبود و عوامل ظاهراً بی‌کار بودند. من نماهای انتزاعی را این‌جور مواقع می‌گرفتم.

راستی، مگر غسال‌ها اوقات فراغت هم دارند؟ چون به‌نظر می‌رسد خط تولیدشان بی‌وقفه کار می‌کند!

بله. ولی تعدادشان زیاد است و با فاصله کار می‌کنند. اگر مثلاً در یک شیفت پانزده نفر باشند، نصف به نصف کار و استراحت می‌کنند. یعنی نوبتی کار می‌کنند.

شما وارد غسالخانه شدید، برای این که فیلم بسازید. مزد هم گرفتید و چند لحظه قبل هم گفتید که وقتی یک غسالخانه را دیدن جنازه‌ای که تصادف کرده و له شده، حالش بد شده. شما به اتفاق یکی دیگر از همکاران او، جنازه را تیمم داده‌اید. باید خیلی آدم خونسرد و سنگدلی باشید!

چرا این‌طور فکر می‌کنید؟ من چه فرقی با آن‌هایی دارم که این کار را می‌کنند؟ از نظر من، این شغل مثل شغل‌های دیگر است و هیچ کراهتی ندارد. به نظر من فیلمسازی سنگدل است که در فیلمش کشته شدن یا جر خوردن دل و روده آدم‌ها را نشان می‌دهد. آن‌جا مرگ خیلی خشن تصویر می‌شود. درحالی که فیلم من، مرگ را خیلی لطیف و همان‌طور که گفتید، شاعرانه نشان می‌دهد.

صدای فیلم خیلی خوب است. این آواهایی که با صدا ایجاد کرده‌اید، مثل صدای پرنده یا آه دختر جوان که چندبار تکرار می‌شود کمک می‌کنند که تماشای فیلم زیاد به چشم نیاید. ضمن این که بسترهای فضا را هم خوب منتقل می‌کند. مثلاً وقتی قبهی دارد کفن را می‌برد، ما صدای آب می‌شنویم.

پس به این نتیجه می‌رسید که من آدم سنگدلی نیستم!

راستی چرا خلوت دختر را در آن فضا نشان نمی‌دهید؟

راستش، فیلم هم گرفتم، ولی فکر کردم ربطی به موضوعی که دنبالش هستم ندارد. به‌نظرم کافی بود که همین مقدار از وجود دختر، یعنی یک چشم او را ببینیم و حرف‌هایش را بشنویم. همین کافی بود. نمی‌خواستم فضا را تغییر بدهم. دیدید که جمعیت پشت شیشه‌ها را هم از داخل و طوری نشان می‌دهم که خیلی روشن دیده نشود. برای من خلوت، قداست و آن فضای معنوی حاکم بر غسالخانه مهم بود. البته نماهایی زیادی از استراحت، کتاب خواندن، غذا خوردن و دیگر کارهای روزمرهٔ غساله‌ها را گرفته‌ام. متأسفم است روزی از همهٔ این‌ها فیلم دیگری بسازم. من یک آیین را نشان می‌دهم. شستن مرده و روانه‌کردنش به دنیای دیگر. مدت‌هاست به تألیف کتابی با عنوان «مردگان» فکر می‌کنم. کتابی دربارهٔ آیین کفن و دفن در ادیان مختلف. البته گرفتاری و کتابی اجازه نداده است.

خیلی از مرگ حرف زدیم. برویم سراغ اصل ماجرا. این که به عنوان بازیگر، چه شد که تصمیم گرفتید فیلمسازی را هم تجربه کنید؟ ظاهراً بازیگرانی که پا به سن می‌گذارند یا کم‌کار شده‌اند، می‌روند سراغ فیلمسازی.

نه. شما که می‌دانید من از همان ابتدا که وارد سینما شدم، فیلمسازی را هم شروع کردم. در دورهٔ دانشجویی هم فیلم آماتوری ساختم. در سال ۱۳۷۰ یک فیلم ساختم به نام **کولی‌ها** دربارهٔ کولی‌های تهران. سال ۷۷ **من و عروسکم** را ساختم که یک فیلم کوتاه داستانی بود. مستند **سوت ماگ** را هنگام بازی در فیلم **چریکهٔ هورام** فرهاد مهران‌فر در کردستان ساختم، که درواقع پشت صحنهٔ فیلم بود. **هورامان** را هم یک سال بعد ساختم که یک فیلم نوشتاری بود. به‌هرحال از سر بیکاری نیست که فیلم می‌سازم. کارگردانی برایم جذاب‌تر است.

برویم سر بیوگرافی هنری. از کجا شروع شد؟

من فارغ‌التحصیل رشتهٔ تئاتر عروسکی از دانشکدهٔ سینما تئاتر هستم. با مهرداد اسکویی و دیگران هم‌کلاس بودیم. فیلم **کولی‌ها** را ساختم که بتوانم تغییر رشته بدهم و از تئاتر برویم سینما که گفتند تئاتر عروسکی هم اضافه شد. خوشحال شدم، چون برایم جذابیت داشت. اولین فیلم سینمایی‌ام به عنوان بازیگر، **عروس حلبچه** بود که سال ۶۹ بازی کردم. بعد از این فیلم چهار سال از سینما دور بودم.

و رسیدید به فیلم پدر مجید مجیدی که به گمانم بهترین فیلمی است که بازی کرده‌اید.

بله، تا حدودی با نظر شما موافقم. چون آن فیلم را دوست دارم. **تکندرخت‌ها** و **دوئل** را هم دوست دارم. ◀